هو العلیم

ستاریت و کرامت خدا، از محو گناه تا تبدیل آن به نیکی

رابطه امید به بازگشت با دگرگونی درونی انسان

شرح دعای ابوحمزه ثمالی - رمضان المبارک ۱۴۳۸

- مجلس سیزدهم

بیانات

آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس‌الله‌سرّه

أعوذُ بالله مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحيم

و صلَّى اللَه عَلَى سيدنا و نبينا أبى‌القاسم مُحَمّدٍ

و على آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَى أعدائِهِم

أجمَعين

وَ لَو خِفتُ تَعجيلَ العقوبَةِ لاجتَنَبتُهُ لا لِأنّکَ أهوَنُ النّاظِرينَ وَ أخَفُّ المُطَّلِعينَ بَل لِأنّکَ يا رَبِّ خَيرُ السّاتِرينَ وَ أحكَمُ الحاكِمينَ وَ أكرَمُ الأكرَمينَ؛

ای پروردگار، اگر ترس از تعجیل در عقوبت داشتم، من از گناه دوری می‌کردم و به‌دنبال گناه نمی‌رفتم و این نه به این جهت است که تو نظارت چندانی بر احوال من نداری و اطلاع کافی بر رفتار من نداری، بلکه به این جهت است که تو بهترین ساتر و پوشانندهٔ عیوب من می‌باشی و در مقام حسابرسی و حکومت؛ حکومتِ متقن، تو محکم و متقن‌ترین نوع از حکومت را واجدی و در نهایت در کرامت بالاترین مرتبهٔ کرامت را داری. به این سه جهت است که من نسبت به گناه آن توجه کافی را ندارم و گاه‌گاهی دچار لغزش و خطا می‌شوم.

خصوصیات خدای دیگران

این مضامین عالیهٔ فرمایشات امام سجاد علیه‌السّلام که به خدا عرضه می‌دارد واقعاً برای ما ـ همان‌طور که عرض شد ـ کلید راه است و نشان می‌دهد که ما باید چگونه حرکت کنیم و روش سیر سالک چگونه باید باشد و در مقام خوف و رجاء چه راهی را باید در پیش بگیرد و نسبت به پروردگار چه نظری داشته باشد و نظرش باید چه باشد. بالأخره ما با خدا طرف هستیم و با خدا می‌خواهیم ربط برقرار کنیم. چه خدایی؟! خدایی که دیگران معرفی می‌کنند؛ خدای قهر، غضب، معاقب، بگیروببند،

حسابرس و چه چه که دائماً انسان وقتی یک هم‌چنین وضعی را می‌بیند در حول و ولا قرار دارد! مثلاً خبرهایی که از زندان می‌آید که آقا این‌طور است و آن‌طور است و چه مسائلی است! شخصی را که بخواهند [زندان] ببرند از اول با خودش چه تصورهایی می‌کند و چه مسائلی ممکن است اتفاق بیفتد؟! یااینکه فرض کنید انسان را به یک باغی دعوت می‌کنند که آن باغ، درختانش چنین است و سایه‌هایش چنان است، نهر آب، اشجار، میوه‌ها، گل‌ها و امثال‌ذلک.

غرض تألیف کتاب الله شناسی توسط مرحوم علامه طهرانی

وقتی که مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ می‌خواستند کتاب الله شناسی را شروع کنند، من گفتم که آقاجان شما مقصودتان از نوشتن الله شناسی چیست؟! شما چه هدفی دارید؟! راجع به معادشناسی مشخص است و راجع به امام‌شناسی هم که خودتان گفتید که ما دیدیم امام برای مردم ناشناخته است و حقیقت امام ناشناخته است. ما دوازده امام و چهارده معصوم داریم، مردم باید

بفهمند این چهارده معصوم چه کسی هستند و چه هستند و ارتباط با آنها باید چطور باشد و این ائمه علیهم‌السّلام در زندگی و در روش و مسیر چه جایگاهی باید داشته باشند. گفتند که ما دیدیم این مردم اصلاً از هیچی خبر ندارند، شروع کردیم برای نوشتن امام‌شناسی که ائمه را معرفی کنیم. بعد فرمودند که راجع به خدا که مبدأ برای وجود است و حقیقت ربطیه است و آن باید برای مردم [روشن شود]، ما آمدیم بین خدا و مردم آشتی برقرار کنیم، آخر این مردم با خدا قهر کرده‌اند و فاصله گرفته‌اند! فقط همین؛ موقع ظهر که می‌شود یک الله اکبر آن‌هم از سر زور! یک ماه رمضان که می‌شود [می‌گویند که] ای بابا کی این یک ماه تمام می‌شود و دوباره روال عادی زندگی‌مان را در پیش می‌گیریم؟! یک حج هم که می‌خواهند بروند هزارتا غر می‌زنند که اینجا هم جا بود ما را آورده‌اید؟! پس شما را کجا ببرند؟! ببرند جای دیگر!

یک وقت ما مدینه بودیم و یک بنده خدایی از آشنایان [آنجا] بود و چند روزی گذشته بود به اتاق ما آمد، بعد سؤال کردیم حال شما چطور است؟!

گفت که الحمدلله بالأخره یک ماه هم تمام می‌شود و سر زندگی‌مان برمی‌گردیم! الحمدلله بالأخره یک چند روزی صبر می‌کنیم تا این یک ماه تمام شود و سر زندگی‌مان برگردیم! ـ شما هم بودید ـ این چه مکه‌ای است که انسان مدام می‌خواهد تمام شود و تکلیف از او ساقط شود و سر زندگی‌اش برگردد؟!

خصوصیات خدای ساختهٔ ما

چه خدایی در نظر ماست؟! چه علائق و علقه‌ها و سلائقی ما را گرفته است که راجع به آن ذاتی که باید با او از همه کس رفیق‌تر، قرین‌تر، اقرب و در مصاحبت شدیدتر باشیم ـ که بزرگان هم اصلاً همین‌طور هستند و همه به این کیفیت [هستند] ـ آن‌وقت ما این‌همه فاصله می‌گیریم و از دور یک سلامی می‌کنیم و یک دستی برایش تکان می‌دهیم، آن‌هم از ترس اینکه روز قیامت [بگویند که] حج انجام نداده‌اید و خلاصه حالا بیا حساب و کتاب پس بده، حالا یک ماه را تحمل می‌کنیم! بالأخره این شدت را تحمل می‌کنیم و تمام می‌شود!

مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ فرمودند که

من این الله شناسی را شروع کردم برای اینکه بیایم خدا را بیاورم بیاورم در کنار مردم بنشانم و در کنار آنها قرار بدهم و به آنها بگویم که نگاه کنید ببینید که ما چقدر خدای خوبی داریم، چقدر ما خدای انیس و مونسی داریم، چقدر ما خدای محبوبی داریم و خدایی که اصلاً ما باید فقط او را مدّنظر قرار بدهیم و بقیهٔ امور را در زیرمجموعهٔ آن فضا تعریف کنیم.

البته به اعتقاد من این سه جلدی که ایشان راجع به الله شناسی نوشته‌اند برای معرفی خدا نیست؛ فقط در اینجا کیفیت راه به‌سوی او را بیان کرده‌اند. اما اینکه خدا چیست و چه خصوصیات، صفات، اسماء، ذات و این حرف‌ها، اصلاً ایشان در اینجا مطرح نکرده‌اند. تازه به اعتقاد من این سه جلد مقدمه است که صلاح بر این بوده است که دیگر بیشتر از این [ادامه پیدا نکند] و توفیق ما از مدرکات و از حقایق به همین مقدار باشد. من از خیلی وقت قبل به ایشان می‌گفتم که شما این الله‌شناسی را شروع کنید، ایشان می‌گفتند که باشد من شروع می‌کنم. تااینکه بالأخره شروع کردند و حتی جلد سوم هم به

انتها نرسید و دیگر به رحمت خدا رفتند، خدا رحمتشان کند.

جایزالخطاء بودن بشر

این خدایی که به این نحو است، آن‌وقت انسان با این خدا طور دیگر ارتباط برقرار می‌کند، فرق می‌کند با آن ارتباطی که دیگران دارند. امام علیه‌السّلام می‌خواهد این ارتباط را برای ما ایجاد کند، می‌گوید که باید این‌طور ارتباط داشته باشید. بعد حضرت می‌خواهند بگویند که ما بشر هستیم و بشر تحمل و طاقتش محدود است، ما سنگ نیستیم، چدن و آهن نیستیم. آتش، درد، سیخ، سه پایه و این حرف‌ها همه به‌جای خودش محفوظ است. شما یک وقت خیال نکنید ما و بندگان که داریم این حرف را می‌زنیم، یک جنس و قسم دیگری هستیم مثل فولاد، نه! بشر هستیم و درد را می‌فهمیم، ناراحتی را درک می‌کنیم، تألّمات را حس می‌کنیم، همهٔ این چیزها را احساس می‌کنیم و می‌دانیم گناه و اینها همه عواقب و اثرات دارد و به خود ما برمی‌گردد و این آثار متوجه خود ما می‌شود، همهٔ اینها را می‌دانیم. ولی از آن‌طرف هم

می‌دانیم که خدا ما را بشر و جایزالخطاء خلق کرده است، نفس غلبه می‌کند و امیال غلبه می‌کنند و خطایی را به‌خاطر یک جهاتی و به‌خاطر یک مسائلی و به‌خاطر یک منافعی مرتکب می‌شویم و بعد متنبه می‌شویم و متوجه می‌شویم و متذکر می‌شویم و توبه می‌کنیم و امید داریم که این در باز است و این در بسته نیست، این در همیشه باز است!

دریای بی‌باک

یک شب در خدمت مرحوم آقای حداد ـ رضوان الله تعالی علیه ـ بودیم و صحبت از یک شخصی می‌کردند که او مدتی آمده بود و حالی پیدا کرده بود اما متأسفانه گرفتار ابالسه و شیاطین شده بود ـ البته شیاطین انسی که بدتر از شیاطین جنّی هستند! ـ نظرش را زده بودند و فاصله گرفته بود و شک و شبهه‌هایی ایجاد شده بود و خودش هم گاه‌گاهی این‌طرف و آن‌طرف حرف‌هایی می‌زد. بعد از یک مدتی متوجه می‌شود که عجب! چه اشتباهی کرده است! اینها این‌طور کرده‌اند ولی خجالت می‌کشید که حالا مثلاً بخواهد خدمت ایشان برسد. ایشان فرمودند که آقا سید محمدحسین، بگویید این در

همیشه باز است و اینجا جای خجالت و این حرف‌ها نیست، اینجا همیشه باز است و حساب این نیست که [چون اشتباه کردید خجالت بکشید و نیایید]! یعنی اصلاً مرامشان این بوده است. حالا چه بگویند و چه نگویند روششان این بود که حالا چون مثلاً یک هم‌چنین حرفی زده شده و یک هم‌چنین فاصله‌ای در اینجا گرفته شده است، به‌خاطر عطف به ماسبق و اینها نیست.

اینها دریا بودند؛ یعنی دریا باکی ندارد از اینکه شما فرض کنید کاسه‌ای آب از آن بردارید یا کاسه‌ای در آن بریزید، طوری‌اش نمی‌شود و اصلا توجهی ندارد و اصلاً چیزی ندارد. این نحوه و این خدا به این کیفیت، خدایی است که امام دارد ما را به این سمت دعوت و معرفی می‌کند و می‌گوید که این‌طوری به‌سمت خدا بروید حالتان بهتر خواهد بود و حال و هوایتان بهتر می‌شود و به این شکل حرکت می‌کند.

این خدایی که ما داریم خدایی است که **«خَیرُ السّاتِرین»** است؛ خدایی است که عیوب را

می‌پوشاند. مگر در دعا نمی‌خوانیم: «**یا مَن أظهَرَ الجَمیلَ وَ سَتَرَ القَبیحَ، یا مَن لَم یُؤاخِذ بِالجَریرَة، یا مَن لَم یَهتِکِ السِّتر**»؟! ـ اصلاً خیلی دعای عجیبی است. بزرگان این دعا را به بعضی‌ها دستور می‌دادند که هر شب یا در قنوتشان یا در قنوت نماز شب بخوانند ـ ای کسی که خوبی بندگانت را اظهار و ابراز می‌کنی؛ بنده‌ات یک کار خیری انجام داده است به یک وسیله‌ای این را ابراز می‌کنی!

می‌بینید یک نفر خواب دید قضیه‌ای برای شخصی اتفاق افتاد، می‌گوید که من اصلاً به کسی چیزی نگفته بودم. معلوم است خدا خواسته که این عمل خیر در اینجا مثلاً مطرح و پخش شود! یا انسان یک کاری می‌کند فقط بین خود و خدا، یک‌مرتبه می‌بیند از یک‌جا این قضیه رو شد و این مسئله روشن شد! موارد عدیده‌ای از این موارد است.

از آن‌طرف «**سَتَرَ القَبیحَ**» داریم که قبیح را می‌پوشانی. آدم بیاید و قبیح را بپوشاند؛ یک وقت یکی از دوستان نسبت به یک مسئله‌ای به من گفت که آقا من بین‌الطلوعین نشسته بودم و مشغول ذکر و اینها بودم و بعد شخصی را دیدم که این مسیری را

که می‌رود، این مسیرش به یک چیز دیگری منحرف شد و به یک قضیهٔ دیگری منحرف شد! اما اینکه چه کرده بود که این برایش اتفاق افتاده بود، این را متوجه نشده بود درحالی‌که اصلاً ارتباط خیلی خاصی نداشت! ـ البته خود من نسبت به آن مسئله اطلاع داشتم ـ من رفتم به او تذکر دادم و آن شخص هم دیگر بنا را گذاشت بر اینکه تکرار نکند تااینکه آن حالش تغییر پیدا کرد. بعد خود آن شخص دوباره متوجه شد که حال او عوض شده است یعنی برای افرادی که بخواهد این مسئله را ببیند، خود عمل و خود آن گناه و خود او هم روشن نیست.

خدا قشنگ می‌توانست این‌طرف را هم روشن کند، وقتی که او مسیرش منحرف شده است، ـ او که دارد به‌سمت کعبه می‌رود یک‌دفعه انحراف پیدا می‌کند ـ این مقدارش را که خدا [روشن] کرده است مقدار دیگرش هم [می‌توانست] ولی نه، خدا «**سَتَّرَ القَبیحَ**» است و نمی‌خواهد قُبح مسئله روشن شود، این مقام ستاریت او است.

توبهٔ نصوح

عرض شد یک مرتبهٔ دیگر ستاریت این است که خدا دیگر اصلاً از ریشه این مطلب را برمی‌دارد و آن این است که اصلاً آن گناهی که او انجام داده است، آن گناه را محو می‌کند! آنهایی که توبه می‌کنند و توبه‌های حسابی می‌کنند، اصلاً آن گناه را دیگر در وجود خود نمی‌بینند! توبهٔ نصوح ها! اصلاً گناه را در وجود خود نمی‌بینند و اصلاً انگار خداوند برای انسان یک ذهول و فراموشی و نسیان می‌آورد که اصلاً به آن فکر نکند و دیگر نسبت به آن اصلاً توجهی نداشته باشد. از این بالاتر اینکه انسان آن آثار آن را هم نمی‌بیند یعنی آثار آن گناه که کدورت باشد، دیگر آن آثار را در خودش نمی‌بیند چون نفسش عوض شده و نفسش برگشته است. گفتیم که مرتبه‌ای بالاتر از این هم هست و آن مرتبه این است که آن گناه تبدیل به حسنه می‌شود و اصلاً این یک چیز عجیب است! این دیگر از مقام «**خَیرُ السّاتِرین**» برمی‌گردد به «**أکرَمُ الأکرَمینَ**»! یعنی اصل همان «**أکرَمُ الأکرَمینَ**» است که کرامت خدا می‌آید و می‌گوید که حالا که تو برگشتی و حالا که

تو توبه کردی و حالا که دست از آنها [برداشتی] و به‌سمت من آمده‌ای، اولاً من آن را ستر می‌کنم و می‌پوشانم و نمی‌گذارم فاش شود و دوم اینکه آن را محو می‌کنم و سوم اینکه آن گناهی را که خود آن گناه، مولّد ظلمت و کدورت و قبض در نفس تو بود، آن گناه را در نفس تو مبدل به نورانیّت، انبساط، بهجت و حالت ابتهاج می‌کنم و این برای افراد حاصل می‌شود.

یکی از رفقا می‌گفت که من در زمان مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ ـ بالأخره جوانی و از این حرف‌ها ـ وقتی خدمت آقا رسیدیم یک‌دفعه ایشان راجع به همین مطالب صحبت می‌کردند حالا نمی‌دانم شب سه‌شنبه بود یا [عصر] جمعه یا هرچه بود، می‌گفت که کنار ایشان نشسته بودم و راجع به همین مطالب صحبت می‌کردند؛ راجع به اینکه چطور خدا مبدل است. می‌گفت که یک‌دفعه نگاه به خودم کردم و دیدم من اصلاً انگار گناه انجام نداده‌ام و علاوه بر اینکه گناه انجام نداده‌ام هر کاری هم کردم الآن حسنه برایم نوشته‌اند! گفت که اصلاً ماندم که

این قضیه چیست؟! و همین‌طور دیگر ادامه پیدا کرد.

تبدیل سیئات به حسنات

مگر در آیهٔ شریفه نداریم: ﴿إِلَّا مَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ عَمَلٗا صَٰلِحٗا فَأُوْلَٰٓئِكَ يُبَدِّلُ ٱللَّهُ سَيِّـَٔاتِهِمۡ حَسَنَٰتٖۗ﴾؟! کسانی که توبه کنند یعنی از رفتار [خود پشیمان باشند] ـ البته در اینجا بعضی‌ها یک صحبت‌هایی دارند ـ و ایمان بیاورند و عمل صالح انجام دهند و توبه کنند؛ توبهٔ حسابی [کنند]، خدا این سیئات را به حسنات برمی‌گرداند. چطور سیئات به حسنات برمی‌گردد؟! این جای تأمل دارد که وقتی این سیئه یک وجودی بر یک شکل و بر یک نمد در این دنیا خلق بشود و تحقق پیدا کند، ـ مگر اهل فلسفه و حکمت نمی‌گویند که هر وجودی که متحقق بشود هیچ‌گاه ازبین نخواهد رفت؟! ـ اینکه الآن با آن ظلمت و با آن کدورت تحقق پیدا کرده چطور تبدیل به حسنه و نور می‌شود؟! مگر می‌شود ظلمت خودش تبدیل به نور شود؟! چطور با مبانی و قواعد فلسفی جور درمی‌آید؟! چون هر وجودی که در عالم تحقق پیدا

کند، این وجود در وعاء و ظرف خودش دیگر معدوم شدنی نیست، هرچه می‌خواهد باشد. وقتی که عدم دیگر بر او طاری نمی‌شود، این وجودی که توأم با کدورت تحقق پیدا کرده است پس همیشه باید کدورت باشد. حالا یک وقت خدا این کدورت را در نظر نمی‌گیرد و این یک حرف دیگر است! می‌گوید که حالا تو را بخشیدم یااینکه نسبت به آن توجه نکن. اما این کدورت چطوری به نور تبدیل می‌شود، این قضیه‌اش چیست؟! این چه مسئله‌ای دارد؟!

بعضی‌ها آمده‌اند راجع به این مسئله توجیهاتی کردند حتی از نقطه‌نظر فلسفی هم آمده‌اند یک مسائلی را توجیه کرده‌اند که اگر بخواهم وارد آن مباحث شویم امشب دیگر حال و مجال برای اینها نیست. اگر بخواهیم از آن بگذریم باز آن لطفش را هم ندارد، پس بهتر این است که ما إن‌شاءالله ـ این سخن بگذار تا وقت دگر![1] ـ برای فرصت دیگر به

---

[1] . مثنوی معنوی (میرخانی)، دفتر اول، ص ۵:

این مسئله بپردازیم که اصلاً از نقطه‌نظر فلسفی چطور این مسئله قابل حل است؛ یا باید دست از آن قاعدهٔ فلسفی برداریم یااینکه به‌دنبال علاج و چاره برای این اشکال بگردیم که با چه قانون و با چه اصلی می‌شود این تبدّل ماهیت از یک مرتبهٔ کدورت به مرتبهٔ نور را توجیه کرد. پس وعدهٔ ما عند المشیة و التوفیق برای شب‌های آینده اگر خدا توفیق بدهد.

اللهمَّ صلِّ علی محمّد و آل محمّد